

# استنلی کوبریک

– یک زندگی نامه –

جان باکستر

مترجم: علی رضا پلاسید

STANLEY KUBRICK

## فهرست

۷.....	خستوانیها
۱۱.....	درآمد: شاه جمجمه
۲۱.....	فصل یکم: کوبریک زیر لنز
۲۹.....	فصل دوم: کوبریک در مدرسه
۴۷.....	فصل سوم: کوبریک در شهر
۶۷.....	فصل چهارم: کوبریک در آستانه
۸۳.....	فصل پنجم: کوبریک و بزه
۹۹.....	فصل ششم: کوبریک در راه
۱۲۷.....	فصل هفتم: کوبریک در سنگرها
۱۴۵.....	فصل هشتم: کوبریک و کانگوروی ده فوتی
۱۷۱.....	فصل نهم: کوبریک در زنجیر
۱۹۵.....	فصل دهم: کوبریک عاشق
۲۲۵.....	فصل یازدهم: کوبریک دنیا را ویران می کند
۲۶۷.....	فصل دوازدهم: کوبریک و رای بیکرانگی
۳۰۹.....	فصل سیزدهم: کوبریک در میان جانیان
۳۵۷.....	فصل چهاردهم: کوبریک در عصر روشنگری
۳۹۱.....	فصل پانزدهم: کوبریک در دوزخ
۴۳۱.....	فصل شانزدهم: کوبریک در جهانی پلستی
۴۶۷.....	فصل هفدهم: در کاخ کوبریک
۴۸۱.....	یادداشتها
۵۰۳.....	فیلم نگاشت

## درآمد: شاه جمجمه

«استلی کوبریک یک حرامزاده‌ی بااستعداد است.»

کرک داگلاس

در امریکا تابستانی گرم است. به لطف خدای روسای جمهور ایالات متحد، رییس جمهوری از ایشان، دوایت آیزنهاور، ایالتی دیگر به ایالات افزوده است: آلاسکا، چهل و نهمین ایالت شد. فیدل کاسترو قدرت را در کوبا در دست می‌گیرد، دالای لاما از تبت می‌گریزد. نیکیتا خروشچف صدر اتحاد شوروی می‌شود و می‌خواهد از ایالات متحد دیدار کند. البته نه از دیسنی لند، چون به گفته‌ی میزبانانش بسیار خطرناک است. کاوشگر فضایی بی سرنشین لونا ۲ نخستین بخت رسیدن انسان را با ماه با ضربه زدن به آن فرا آورده است. فیلمهای بزرگی ساخته شده مانند بن‌هور<sup>۱</sup> و ویلیام وایلر، شمال از شمال غربی<sup>۲</sup> هیچکاک و بعضیها داغش را دوست دارند<sup>۳</sup> بیلی وایلدر. الویس پریسلی خدمت نظام خود را در آلمان می‌گذرانند، برای همین آهنگ سال از آن «انگشت به دهان» بی‌مزه‌ی بابی دارین در کسوت موسیقی کورت وایل<sup>۴</sup> و تصنیف برتولت برشت مکی مسر شد «مک چاقوکش» سرشناس نزد نوجوانان همه جا.

سال ۱۹۵۹ در این کشور خداست - همه جا از آن اوست مگر دامنه‌ی داغ تپه‌های دره‌ی سان فرناندوی کالیفرنیا، درست بالای تپه‌ی لوس آنجلس. با همه‌ی غرش گاه و

1. *Ben Hur* (1959)  
2. *North by Northwest* (1959)  
3. *Some Like It Hot* (1959)



[باستان]، و گروه هنرپیشگانی مانند سر لارنس اولویه، چارلز لافتون و پیتر یوستینف که نقش دیکتاتورها، برده‌ها و سناتورها را بازی می‌کردند.

اما اگر تجربه‌اش را هم نداشت، باز هم چیزی از چهره‌ی کوبریک نمی‌شد خواند. او نقش اول زن را بیرون کرده و کرک داگلاس را با دادن آهنگی خاص خود به فیلم از کوره به در برده بود. این ستاره همواره با خود می‌اندیشد که اشتباه کرده که او را به کار گرفته است. او که امید داشت این بچه را برای خود برقصاند، یکباره دریافت خودش است که از فیلمسازی دارای اراده‌ی پولادین ركب خورده است که گاه انگار می‌خواهد در کله‌شقی و منیت با او به هم‌آوردی برخیزد. تونی کورتیس، یکی از ستارگان فیلم به یاد می‌آورد:

کوبریک برداشت خودش را از فیلمسازی داشت. او می‌خواست چهره‌ی بازیگرها را ببیند. خوشش نمی‌آمد که دوربین همیشه نمای باز در بیست و پنج فوتی بگیرد. از نمای نزدیک خوشش می‌آمد و همواره دوربین را حرکت می‌داد. سبک او چنین بود. مدیر تولید، کرک داگلاس، همه‌اش با استنلی دست به یقه بود. «بالا استنلی ... نه، لازم نیست این طوری نما بگیری!» ... و استنلی می‌گفت: «من می‌خواهم همین طوری باشد.»

این برداشت و دیدگاه‌های کوبریک درباره‌ی جای دوربین بود که فیلم را بال و پر داد و رقم بودجه‌ی فیلم را دگرگون کرد. او می‌خواست تنها دو صحنه‌ی فیلمبرداری در روز باشد، استودیو می‌خواست سی و دو صحنه باشد، برای همین مجبور شد کوتاه بیاید - هشت صحنه‌ی فیلمبرداری در روز قرار شد باشد. می‌خواست نماهای پن بلند بگیرد که افراد بیشتری در قاب قرار گیرند و بازیگر کلیدی را دنبال کند. اگر فیلم را با دقت تماشا کنید، می‌بینید که همین کار را هم کرد.

دالتون تروبو، فیلمنامه‌نویس، که در فهرست سیاه هواداران کمونیسم بود و از آمدن اسمش در تیتراژ محروم بود، می‌گوید حدود یک چهارم میلیون کلمه فیلمنامه را نوشته بود. یکی از نخستین اقدام‌های کوبریک بریدن برخی از آنها بود - به ویژه دو خط از نیم ساعت نخست نقش داگلاس.

بی‌گانه موشکها از میدان آزمایش شرکت راکت داین و مهمه‌ی ترافیک در بلوار بارهام، در اینجا سال ۷۱ پیش از میلاد است و همه احساس بی‌قراری می‌کنند.

یکی از صحنه‌آرایان زیر لب غرغر می‌کند: «اگر این نما کارش تمام نشود، یک شورش برده‌ها همین جا به راه می‌افتد.»

سیصد هنرور با لباسهای زمخت قهوه‌ای در دامنه‌ی پرعلف زیر آفتاب داغ پراکنده‌اند. هر کدام یک مقوای بزرگی در دست دارند که روی آنها شماره‌ای نوشته شده است. هیچ کس سر حال به نظر نمی‌رسد. از داریست الواری به بلندای ۱۲ متر، مرد جوانی با شلوار کتان چروک، پیراهن یقه باز سفید و کفشهای راحتی، با موی سیاه و ابروهای پهن، با سیگار روشن کامل در میان انگشتان، از بالا به صحنه نگاه می‌کند. با لهجه‌ی برانکسی یکنواختی چیزی به دستیارش که میکروفون در دست دارد می‌گوید.

صدای‌اش می‌پیچد: «شماره‌ی ۲۳. برو به چپ»، «شماره‌ی ۱۰۴ بچرخ». این یکی از خود واکنشی نشان نمی‌دهد.

پادویی می‌گوید: «جرج، استنلی می‌گوید ۱۰۴ بچرخد.»

دستیار کارگردان به سمت جمعیت راه می‌افتد، سپس از همان راه برمی‌گردد. به سوی داریست فریاد می‌زند: «۱۰۴ آدمک است.»

چهره‌ی کارگردان همچنان بی‌حالت است. چیزی به دستیار می‌گوید که کسی نمی‌شنود.

«استنلی می‌گوید دورش را سیم ببیچان و آن را بچرخان.»

در سی و دو سالگی، استنلی کوبریک جوانترین کسی است که تا آن زمان یک فیلم حماسی هالیوود را کارگردانی کرده است. کرک داگلاس، ستاره‌ی فیلم و مدیر تولید، پس از اخراج کارگردان مسن‌تر و ناسازگارتر، آنتونی مان، در پایان هفته‌ی نخست کار، این کار را به او داد. در اعلامیه‌ی پایان هفته آمد، کوبریک، که بیشتر برای فیلمهای کم‌بودجه‌ای مانند کشتن و یک درام جنگ جهانی اول به نام راه‌های افتخار نامی دست و پا کرده بود، به یکباره خود را مسئول پروژه‌ای ۱۲ میلیون دلاری یافت، پروژه‌ای با بیست و هفت تن ردا، پیراهن بلند و ادوات جنگی آلومینیومی برای نمایش روم



چیزی شاهانه در این حرکت بود، چیزی مانند بوی خوش شعار لاتین «برای سنا و مردم رم»<sup>۱</sup> که بر پرچمهای لژیونهای رم بود، یا شعار «با این نشان، پیروزی»<sup>۲</sup> که بر صلیب مسیحی نماد امپراتوری رم مقدس نقش بسته بود- و هر چند برای هیچ کس مهم نیست با طول و تفصیل بگوید، بوی خوش دعایی که بانوان رومی بر سلاح فرزندان راهی جنگشان می‌بستند: «با این سپر بازگرد».

مدیر فیلمبرداری این فیلم راسل متی است، مردی که در پنجاه و سه سالگی بیست سال پیشینه در هالیوود دارد. او بیگانه<sup>۳</sup> و نشان شر<sup>۴</sup> ولز، بزرگ کردن بچه<sup>۵</sup> هوارد هاگز را فیلمبرداری کرده بود، اما فیلمهای دیگر بسیاری نیز در پرونده‌ی اوست: بوسه بر دستهای خونین<sup>۶</sup> و سواس باشکوه<sup>۷</sup> و پیش از اسپارتاکوس، نور نیمه شب<sup>۸</sup> با دوریس دی. او چهره‌ای سرخگون با مدل موی آلمانی دارد. گروهش را با اقتدار رهبری می‌کند و مانند جک دانیل معمولاً فنجان قهوه در دست دارد. متی عادت دارد که کارگردان را وادار برای او بایدها و نبایدهای صحنه را بگوید و پس از آن، از ته گلو می‌گوید: «باشه، برو بشین» و گروهش را برای نورپردازی صحنه رهبری می‌کند. او از دست‌اندازی کارگردان جوان به اقتدارش و از کارگردانی موشکافانه‌ی لنزها و نور او ناخرسند است. سالها کار کوبریک برای مجله‌ی لوک بیهوده نبوده است.

به هربرت لوم، که نقش نماینده‌ی دریاژنان سیسیل را در مذاکره با اسپارتاکوس برای فرار ارتش او از ایتالیا بازی کرد، پس از این که متی یک صحنه را نورپردازی می‌کند، کوبریک با نگاهی از دوربین می‌گوید: «نمی‌توانم چهره‌ی بازیگرها را ببینم.» متی با خشم لگدی به نورافکن کوچکی کنار صندلی او می‌زند. چراغ به سوی صحنه بر می‌گردد.

متی با غرش می‌گوید: «حالا نور کافی است؟»

پس از جلسه‌ی فیلمنامه، این که نام ترومبو در مقام نویسنده بر پرده بیاید مطرح شد. داگلاس و نیز یونیورسال پیکچرز در آوردن نام او در تیتراژ دودل بودند، مبادا که جناح راست را به خشم آورد.

ناگهان کوبریک پیشنهاد می‌کند: «اسم من را بیاورید.»

پس از نگاه معنادار به ادی لویس<sup>۱</sup> تهیه‌کننده، داگلاس می‌گوید: «استنلی، از خودت شرم نمی‌کنی اسم خودت را روی فیلمنامه‌ای که یکی دیگر نوشته بگذاری؟» کوبریک می‌گوید: «نه»- اگر هم خود داگلاس این پیشنهاد را می‌داد، او کمترین حالت دفاعی را به خود می‌گرفت. بنیانی از اطمینان به خود و یکدندگی در کوبریک بود که می‌توانست از او یک ژنرال، رییس جمهور، یک شاهنشاه حتما مسیح بسازد. او شرم سرش نمی‌شود. اگر گرایشی به چنین کاستی‌ای در او بود، از مدتها پیش به خود آموخته بود آن را کنار بگذارد.

داگلاس که با دقت سر صحنه کوبریک را می‌بیند که قرارگاه فرماندهی خود را بر پا می‌سازد، از تاخیرها حرص می‌خورد. در واقع خیال دارد باز هم کارگردانش را عوض کند، اما کوبریک همواره دیدگاه‌های خوبی به دست می‌دهد. و خیلی پول نیز در این پروژه سرمایه‌گذاری شده است. نام داگلاس در معرض خطر است.

نخست او خیال داشت فیلمبرداری در رم انجام شود، جایی که جای فیلمبرداری، هنرورها و منابع ارزان هستند، اما ادوارد مل، رییس یونیورسال پیکچرز او را واداشت در هالیوود آن را بسازد. به باور مل، این فیلمی خواهد بود که راه را بر سیل تهیه‌کنندگان «فراری» به اروپا را سد می‌کند. یونیورسال بیش از همه‌ی استودیوهای هالیوود به کارخانه می‌مانست، با سلسله‌مراتبی از تکنسینها و سنت به کار گرفتن کارگردانهای درجه دو تا بودجه‌ی فیلمها را پایین نگه دارد. پروژه‌ی داگلاس برای صدها تکنسین گران قیمت در فهرست حقوقها کار فراهم می‌آورد. بر تپه‌ی بالای استودیو، مل دستور می‌دهد که حروف نئون پنج متری نام فیلم نصب شود:

اسپارتاکوس

1. SPQR (Senatus Populusque Romanus)

2. In hoc Signo, Vinces

3. *The Stranger* (1946)

4. *Touch of Evil* (1958)

5. *Bringing up Baby* (1938)

۶. *Kiss the Blood Off My Hands* (۱۹۴۸) در ایران: با بوسه خون را از دستم پاک کن.

۷. *Magnificent Obsession* (۱۹۵۴) در ایران: وسوسه‌ی دل‌انگیز.

۸. *Midnight Lace* (۱۹۶۰) در ایران دام نیمه‌شب.